

# خواستِ ناممکن

اسلاوی ژیزک

ترجمہی کامران برادران

نشر حکمت کلمہ

## فهرست

- ۹ یادداشت مترجم
- ۱۱ [۱] سیاست و مسئولیت
- ۱۵ [۲] وسواس به هارمونی / اجبار به یکی‌انگاری
- ۲۱ [۳] سیاسی‌سازی اخلاق
- ۲۵ [۴] وسایل بدون هدف: حکمت عملی سیاسی
- ۲۹ [۵] «باشد که در دورانی جالب زندگی کنی»
- ۳۵ [۶] کمونیسم: ناکامی اخلاقی سیاسی
- ۴۱ [۷] چه کسی از انقلاب شکست‌خورده می‌ترسد؟
- ۴۵ [۸] دنیای دیگری ممکن است
- ۵۱ [۹] چرا که آن‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند
- ۵۵ [۱۰] دیدگاه جای‌گشتی درباره‌ی جهانی‌سازی پست‌مدرن
- ۵۹ [۱۱] کاربرد عمومی رسوایی
- ۶۳ [۱۲] پرده‌ی ادب / ژست تهی و اجرایی‌ها
- ۷۱ [۱۳] بن‌بست کمونیسم تمامیت‌خواهانه
- ۷۷ [۱۴] کاربرد ویرانگر تئوری
- ۸۱ [۱۵] شکل‌بخشی به وضعیتی پرولتاریایی
- ۸۷ [۱۶] شکل‌های جدید تبعیض نژادی
- ۹۳ [۱۷] مداخله‌ی مطرود در فضای اجتماعی سیاسی
- ۹۹ [۱۸] جنون سرمایه و تغییرات مخاطره‌جویانه‌ی انقلابی
- ۱۰۳ [۱۹] کافه انقلاب
- ۱۰۷ [۲۰] آغازیدن از آغاز

|     |                                      |
|-----|--------------------------------------|
| ۱۱۱ | [۲۱] وحشت از عشقِ واقعی              |
| ۱۱۷ | [۲۲] دیالکتیکِ خودبرتربینی لیبرالی   |
| ۱۲۳ | [۲۳] فردایِ انقلاب                   |
| ۱۲۹ | [۲۴] جهان‌شمولیِ معجزاتِ سیاسی       |
| ۱۳۳ | [۲۵] مسیحیت، انبوهه و خیالِ خام      |
| ۱۳۷ | [۲۶] سیاسی‌سازیِ فاوِلا              |
| ۱۴۳ | [۲۷] بولیوارگرایی، وسوسه‌ی پوپولیستی |
| ۱۴۷ | [۲۸] نافرمانیِ مدنیِ خشونت‌آمیز      |
| ۱۵۱ | [۲۹] مشروعیتِ خشونتِ نمادین          |
| ۱۵۷ | [۳۰] گاندهی، آریستاید و خشونتِ الهی  |
| ۱۶۱ | [۳۱] نه اخلاق‌گرایی که خودپرستی      |
| ۱۶۷ | [۳۲] امکانِ کلیتِ انضمامی            |
| ۱۷۱ | [۳۳] مبارزه‌ی همگانی برای آزادی      |
| ۱۷۷ | [۳۴] ناممکن اتفاق می‌افتد            |

## سیاست و مسئولیت

امروزه برای سیاست چه باید کرد؟ آیا در میانه‌ی تغییرات بنیادینی چون فجایع بوم‌شناختی، دگرگونی‌های مهلک بیورنتیک، نبردهای هسته‌ای یا نظامی اجتماعی، فروپاشی مالی و الی آخر - جایی که مسائل مشترک‌مان در معرض خطرند - چیزی به نام خیر همگانی وجود دارد؟ صحبت از خیر همگانی تا چه اندازه سودمند است؟

ا.ژ: آن‌چه برای من مسئله‌ساز بوده نه واژه‌ی «همگانی» که واژه‌ی «خیر» است، چرا که معتقدم استتیک سنتی به نوعی خیر متعالی (خدا، بشریت، جهان و الی آخر) معطوف بود. ما این خیر همگانی را ارزشی ذاتی و متعالی می‌دانیم که همگی باید برای رسیدن به آن تلاش کنیم. اما به‌گمان من، مدرنیته با دکارت و سپس کانت آغاز می‌شود یا به بیان دقیق‌تر، با اخلاقیاتی که دیگر سنگ بنای خیر همگانی نیست. برای نمونه، در کانت با اخلاقیاتی ناب و صوری سروکار داریم: اخلاقیات قانون اخلاقی و غیره. در این‌جا اخلاقیات را نمی‌توان به هیچ وجه سیاسی کرد: سیاسی کردن به این معنا که نمی‌توان به‌سادگی خیری همگانی را پیش‌فرض خود قرار داد. مسئله، در عوض، مسئله‌ی تصمیم است. این

همان چیزی بوده که در مفهوم خیر همگانی برای من مسئله‌ساز است. امروزه خیر همگانی چیست؟ باشد، فرض کنیم بوم‌شناسی. احتمالاً بیشتر مردم روی این نکته توافق دارند که همگی، با وجود اختلاف‌های سیاسی، به زمین اهمیت می‌دهیم. اما اگر با دقت نگاه کنیم درمی‌یابیم که گرایش‌های گوناگونی به بوم‌شناسی وجود دارد و باید از میان آن‌ها دست به انتخاب بزنیم. موضع من در این زمینه کاملاً دیوانه‌وار است. به نظر من، سیاست بر اخلاقیات اولویت دارد. نه به این معنای عامیانه که هر کاری دل‌مان می‌خواهد بکنیم — حتی آدم بکشیم و بعد اخلاقیات را مطیع سیاست کنیم — بلکه به شکلی کاملاً رادیکال‌تر؛ آن‌چه ما به‌عنوان خیر می‌شناسیم نه چیزی تازه‌مکشوف بلکه چیزی است که باید مسئولیت کامل تعریف کردنش را بر عهده بگیریم.

بوم‌شناسی‌ای که وانمود می‌کند به صلاح طبیعت کار می‌کند تا چه اندازه درگیر انتخابات پنهان سیاسی است؟ بسیاری از بوم‌شناسان رادیکال به این مسئله اشاره کرده‌اند. برای نمونه، می‌گویند ما زمین خیر همگانی است و باید کاری کنیم که سیاره‌مان رشد و رونق پیدا کند. اما باید پرسید چرا زمین باید رونق پیدا کند و شکوفا شود؟ چون ما انسان‌ها این‌گونه می‌خواهیم تا بتوانیم زنده بمانیم. از نگاه من، بوم‌شناسی خودپرستانه‌ترین و انسان‌محورانه‌ترین ساختار موجود است. طبیعت دیوانه است. طبیعت بی‌نظم و مستعد وحشی‌گری، فجایع پیش‌بینی‌ناپذیر و بی‌معنی است و ما بی‌پناه در برابر هوی و هوس‌های بی‌رحمانه‌اش قرار گرفته‌ایم. چیزی به نام ما زمین وجود ندارد. طبیعت همواره پر است از فجایع؛ همواره امور از روال خود خارج می‌شوند و گاه سیاره‌ای منفجر می‌شود.

آن‌چه می‌خواهم بگویم این است که اگر به‌دقت بنگریم همواره این اولویت‌های ماست که خیری همگانی و متعالی را تعیین می‌کند. لااقل من که به مسئله این‌طور نگاه می‌کنم. برای نمونه، مردم می‌گویند «اوه! دارند شهر بزرگی می‌سازند. این کار طبیعت را نابود خواهد کرد. چه وحشتناک!» و جواب معمول به این حرف، حتی از جانب بسیاری از

بوم‌شناسان، این است که «باید با شیوه‌های طبیعی‌تری زندگی کنیم، به جنگل نزدیک‌تر باشیم و الی آخر.» نه! یکی از دوستان بوم‌شناس آلمانی‌ام که برایش احترام زیادی قائلم به من گفت واکنش‌هایی از این دست، از منظر بوم‌شناختی، کاملاً فاجعه‌بارند. از نظرگاه بوم‌شناختی، بهترین کار ممکن این است: از آن‌جایی که جمعیت جهان بسیار زیاد است باید تا جای ممکن شمار زیادی از مردم را در شهرهای بزرگ جمع کنیم؛ بدین ترتیب جمعیت در یک جا متمرکز می‌شود و در نتیجه، آلودگی کمتری به وجود می‌آید و می‌توان بخش‌های زیادی از طبیعت را پاکیزه نگاه داشت. نمی‌دانم این کار در کشور کُره انجام می‌شود یا نه، اما یک نفر به من گفت که در ژاپن چنین پروژه‌ای در حال اجراست. به نظر من شهرهای بزرگ و کثیفی که مردم به‌صورت گروهی در آن زندگی می‌کنند بهترین چیز برای طبیعت است. یکی دیگر از ایده‌های، به‌قولی، بوم‌شناختی زندگی در خانه‌های کوچک و مستقل و با انرژی خورشیدی است. مردم فکر می‌کنند این یکی از راه‌های زندگی سازگار با طبیعت است. اما تصور کنید اگر تعداد زیادی از مردم همین کار را بکنند چه اتفاقی می‌افتد: مردم در بخش‌های مختلف طبیعت پخش و جنگل‌ها نابود می‌شوند. این ایده به‌شکلی طعنه‌آمیز با این پرسش مرتبط است که تا چه اندازه «مجازیم» محیط زیست‌مان را آلوده کنیم. بنابراین من کاملاً به این نگاه مشکوکم. هر زمان که هدفی را به‌عنوان خیر مطلق و متعالی پیش می‌کشیم و می‌گوییم که باید بر خودپرستی‌مان غلبه و برای رسیدن به آن هدف تلاش کنیم درخواهیم یافت که درست بر ضد همان خیر مطلق عمل کرده‌ایم.

موضع اساسی و پیشنهادی من سیاستی است مبتنی بر تصمیماتی بنیادین و جمعی درباره‌ی زندگی‌مان بر روی زمین، تصمیماتی که باید مسئولیت تمام‌وکمالش را بر عهده بگیریم، نه آن دسته سیاست‌بازی‌هایی که مردم غالباً در آن شرکت می‌کنند؛ مانند دخالت‌های سطحی، فساد، کشمکش بر سر قدرت و الی آخر.